

بازهم صفویه

آقای مدیر: در باره نژاد و تبار صفویه که کشف تاریخی خود را در این باب با دلائلی که داشتم در دو مقاله پیش‌بطور اجمال شرح دادم چون مطالب دیگری در همین موضوع بدست آورده‌ام که قضیه را هر چه روشن تر می‌سازد اینک تجدید عنوان نموده بنگارش مطالب ذیل می‌پردازم:

۱ - شجره‌های کوناگون سیادت صفویه:

در مقاله شماره (۵-۶) شجره سیادت شیخ صفی را که در نسخه چاپی کتاب صفوة الصفا و برخی نسخه‌های خطی موجود است و شیخ را بایست واسطه امام موسی الکاظم میرساند نگاشته و گفته‌ام که بیشتری از مورخان آن‌خاندان این شجره را از صفوة الصفا اقتباس و در کتابهای خود نگاشته‌اند و همچنین گفته‌ام که در برخی از نسخه‌های قدیمتر آن کتاب شجره دیگری یافت می‌شود که شیخ را با پانزده پشت بامام میرساند و این شجره را نیز نقل کرده‌ام.

ولی اخیراً در برخی کتابها شجره‌های دیگری برای نسب سیادت صفویه پیدا کرده‌ام که تفاوت بسیاری با هم دارند و برخی هیچگونه سازش با نوشته کتاب ابن بزاز ندارند و رویهم‌رفته معلوم است که چنانکه اصل قضیه سیادت آن‌خاندان پایه و مایه نداشته و با خواب و روایت مریدان بیش‌رفته در صورت نسب ساختگی هم اتفاقی میان جا‌اعلان نبوده شجره‌های متناقضی ساخته‌اند.

اینک بنقل آن شجره‌ها می‌پردازیم:

۱ - در نسخه خطی بسیار قدیمی از «عالم آرا» (۱) مینویسد:
 « شیخ صفی‌الدین اسحق بن امین‌الدین جبرئیل بن صالح بن قطب‌الدین بن
 صلاح‌الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین -
 کلام بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابی القاسم حمزه بن
 امام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم ... »

تفاوتیکه این شجره با نوشته کتاب ابن بزاز دارد اینست که در
 اینجا هفت نام را از میانه محمد پدر فیروز شاه ، و یکنام از میانه احمد
 اعرابی و حمزه انداخته و فاصله میان شیخ و امام را دوازده پشت
 (۱) این نسخه را در مشهد دیدم که در سال ۱۰۵۶ یا ۱۰۵۹

(چون ارقام تاریخ مختصر سیاهی پیدا کرده رقم اخیر مردد است ما بین
 «۶» و «۹») در شهر کشمیر نگارش یافته و قدیمترین نسخه ایست از عالم
 آرا که نگارنده تا کنون دیده. چه اسکندر بیک اگر چه دامنه وقایع را
 تا سال هزار و سی و هشت که سال وفات شاه عباس است می‌رساند ولی
 از قرائن معلوم است که در سال هزار و چهل و هشت به پا کنویسی و
 تحریر کتاب موفق گردیده. زیرا در دیباچه که سال خود را چهل و هفت
 و تاریخ سال را هزار و بیست و پنج نگارد در خاتمه سال خود را هفتاد
 مینگارد و از اینجا معلوم است که تحریر کتاب در سال ۱۰۴۸ به
 پایان رسیده .

پس بدیهی است که نسخه کشمیر مذکور هشت یا یازده سال
 پس از تاریخ اتمام کتاب استنساخ شده است. لکن نسخه مذکوره دارای
 اغلاط فراوان و پاره‌وراقش افتاده است و عجب است که در برخی قسمت
 ها تفاوت با نسخه چاپی طهران و نسخهای مشهور خطی دارد و غالباً نسخه
 چاپی مطالب را مشروحتر دارد و از اینجا میتوان گفت که اسکندر
 بیک هنوز پس از هفتاد سالگی زنده بوده و کتاب خود را دوباره یا کنویس
 کرده و برخی مطالب را افزوده است.

ساخته است.

۲ - در کتاب تاریخی که در زمان شاه عباس دوم بنام او و برای ضبط حوادث عهد او نوشته شده ولی نام مؤلف و عنوان کتاب معلوم نیست (۱) مینویسد: « شیخ صفی الدین اسحاق بن قطب الاولیاء سید جبرئیل بن قطب الدین صالح بن حسن بن محمد بن عوض بن شاه فیروز بن مهدی بن علی بن ابوالقاسم بن بابر بن حسین بن احمد بن داود بن علی بن موسی بن ابراهیم بن امام همام موسی کاظم علیه السلام ... »
این شجره گذشته از آنکه دارای نام غریب « بابر » است با نوشته کتاب ابن بزاز هیچگونه سازشی ندارد. حتی در نامهای پدران هفتگانه شیخ صفی (تافیروز شاه) که ابن بزاز اجمال سر گذشت هر یکی را در کتاب خود نوشته و بنظر ما این مقدار از پدران شیخ درست و حقیقی است اختلاف دارد و معلوم نیست مؤلف تاریخ بچه علت از شجره معروفه عدول نموده است .

۳ - رساله ایست که در عهد پادشاهان صفویه معروف بوده و اکنون نسخه های کمیابی از آن در دست است (۲). در دیباچه آن رساله میگوید که شاه عباس بزرگ چون در سال ۱۰۱۱ بنواحی بلخ سفر کرده قلعه اندخود و شبرخان را فتح کرد و قفنامه بدست افتاد که امیر تیمور « بواسطه کراماتی چند که از سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء » خواجه علی دیده بود یاره املاک وقف اولاد صفویه کرده است .

اسکندر بیگ این رساله را « دفتر وقفیه » نامیده ما نیز در همه جا بهمین نام خواهیم خواند و پاره قسمت های آن ، از جمله شجره نسب

(۱) تنها نسخه که از این کتاب سراغ داریم در کتابخانه آقای ملک الشعرا بهار است . (۲) نسخه از این رساله در کتابخانه آستانه رضوی و نسخه در کتابخانه آقای حاجی حسین آقا ملک است . ما آنچه نقل می کنیم از نسخه آستانه رضوی است .

شیخ صفی را که نوشته در اینجا میآوریم:

در مقدمه نام پیغمبر (ص) را بدین عبارت میبرد: «محمد المصطفی و علی المرتضی و الحسن و الحسين علیهم السلام نسله امام زین العابدین و علی علیه الصلوة و السلام نسله امام محمد باقر علیه الصلوة و السلام نسله امام جعفر الصادق علیه الصلوة و السلام نسله امام موسی الکاظم علیه الصلوة و السلام نسله امام زاده بحق و هادی مطلق ابوالقاسم حمزه صلوات (الله) علیه نسله سید قاسم نسله سید احمد اعرابی نسله سید محمد نسله سید عوض الخواص نسله سید محمد نسله سید حسین نسله سید محمد (نسله) سید شرفشاه سلیمان نسله سید فیروزشاه زرین کلاه نسله سید اسماعیل نسله سید محمد نسله سید قطب السدین نسله سید صلاح الدین الرشید نسله سید صالح نسله سید جبرائیل نسله سید اسحق مشهور بشیخ صفی الدین اخوانه سید علی منصور و سید اسماعیل نسله سید جمال الدین نسله سید محمد علی منصور ساکنه (!) فی دزفول المجاور فی روضه مقدسه سلطان سید علی نسله سید صدرالدین موسی نسله سلطان العارفين و برهان المساکن سید خواجه علی».

سپس می نویسد: «اما بر خوانندگان این حروف پوشیده و مخفی نماید که چون حضرت خاقان الاعظم المعظم و مولا لملوک العرب والعجم و قهرمان الماء و الطین ظل الله فی الارضین و ناصر و منصور بعون رب العالمین و عون الاسلام و المسلمین بنده خاندان آل یس تیمور شاه ابن امیر جهانگیر مشهور جغتو یعرف شبر غانی خروج نمود و از ملک ترکستان متوجه بجانب خراسان و عراق و فارس و آذربایجان و عربستان و روم شده».

در اینجا سه بار ملاقات امیر تیمور و خواجه علی را مشروحتر از آنکه در کتابهای مورخان صفویه است نقل کرده می نویسد: «و شرح

این حکایت بسیار است اما در قباله از این بیشتر نوشتن نتوان تا خواننده را ملالت نرسد...» می گوید امیر تیمور مرید و معتقد خواجه علی شده سرگذشت او پرسید و از زبان خواجه علی داستان سرائی غریبی کرده از جمله می نویسد: «و مقام اردبیل را دلیل آنست که چون جد بزرگوارم سید فیروز شاه زرین کلاه از ملک عربستان نزول در ملک عجم کرده دوازده سال در مملکت فارس پادشاهی نموده و آخر الامر حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام در واقعه بدو نموده که یا سید فیروز شاه فرزند خود سید اسماعیل را بگوی که متوجه آذربایجان شود که در آن ولایت مملکتی هست که اردبیل گویند و در ولایت اردبیل دهیست که او را کلاه رود گویند در آن ده مقام ساز و ساکن شو و چون سید فیروز شاه این رموز بدید ترك تخت و سلطنت دنیا بکلی بگفت و بسر سیستان (!) جهرم خلوت نموده و عبادت کرد و ساکن شد و مدفون (!) او آنجاست و در آن دیار مشهور است بحبیب الدین شیرحبیب بجهت آنکه هر شب جمعه شیران بطواف قبه او آیند چون سید اسماعیل متوجه مملکت آذربایجان شده در راه مردم زنجان واضحین سید اسماعیل را بضرب تیر شهید کردند که لعنت بر ایشان باد و من بعد مردم رحمت آباد طوالش بر سبیل سودا در ابهر آمده و محفه سید اسماعیل را از سید محمد فرزند او درخواست نمودند و صندوق تعبیه ساختند و در بار استران کردند بجهت دوستی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بردند...» می گوید در دیهی که «لاوطه» گویند دفن کردند و مقبره سید حمزه پسر امام موسی و قبر هاشم پسر محمد بن حنیفه نیز در لاوطه است. می گوید سید محمد پسر سید اسماعیل باردبیل رفته در کلاه رود نشیمن ساخت و از او سید قطب الدین پیدا شده و از سید قطب الدین سید صلاح الدین رشید پیدا شده... الخ.» سپس صورت اصل و قفنامه را می نویسد بخلاصه اینکه امیر تیمور املاکی را در نواحی قزل اوزن و همدان خریده و وقف خواجه علی نموده

و تولیت را برسید علی منصور پسر جمال الدین پسر سید علی منصور و پسر سید جبرئیل سپرده است. در آخر می نویسد: « فی شهور سنه ست و ثمانمأة ». (۱)
 اگر چه مقصود در اینجا نقل شجره نسبی بود که در این دفتر برای شیخ صفی درست کرده و با نوشته کتاب ابن بزاز و دیگر کتابها مخالف و متفاوت میباشد ولی برای اینکه برخی خوانندگان نپندارند که این دفتر اساس و بنیادی دارد و خاندان صفویه حتی در زمان امیر تیمور معروف بسیادت بوده اند ما ناگزیریم که از هویت این دفتر نیز گفتگو نمائیم و چنانچه گفتیم اسکندر بیک در مقدمه عالم آرا نامی از این دفتر برده تصریح می کنند که در سفر اند خود بدست آمده بود ولی ما ایراد هائی بشرح ذیل بر دفتر مذکور داریم:

اول- دیدن امیر تیمور خواجه راسه بار بشرحیکه در این دفتر هست افسانه بیش نیست و پایه و بنیادی ندارد. چه در ظفرنامه و دیگر تاریخهای امیر تیمور که وقایع روزانه او را با جزئیاتش نوشته اند هرگز اشاره بچنین واقعه نشده. با آنکه شیوه امیر تیمور بود که هر کجا درویش و مرشدی سراغ میکرد بیدارش می شتافت و زیارت قبور عرفا رفته گشایش کار طلبیدی و هر زمان که چنین اتفاقی از وی سرزده در تاریخهایش نگاشته اند ولی از خواجه علی و دیدار او امیر تیمور را نامی نبرده اند. در تاریخهای صفوی نیز پیش از زمان شاه عباس هرگز اشاره بچنین وقایع نشده چنانکه اسکندر بیک ترکان که گویا نخستین کسی است که افسانه ملاقات امیر تیمور را با خواجه علی در کتاب خود آورده می نویسد: « بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات افتاد و مقدمات مذکور از او ظهور یافت اما اصح آنست که سلطان خواجه علی بود اگر چه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر (۱) نسخه را در سال ۱۱۵۴ والی خراسان وقف کتابخانه نموده.

احقر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه و السنه بتحریر آن پرداخت « (۵)

ناید. قبر خواجه علی چنانکه در تاریخها نوشته اند و تحقیق شده در شام است و بودن قبر او در دزفول که در این دفتر است خود یکی از افسانه‌های باور نکردنی است.

ثالثاً. سال خواجه علی بنوخته همگی مورخان صفویه ۸۳۰ است در سال ۸۰۶ که تاریخ وقفنامه است زنده بوده. با اینحال چگونه ممکن است که سید علی منصور مجاور روضه او بوده و امیر تیمور املاکی وقف آن روضه بنماید؟

رابعاً. بتصریح ابن بززشیخ صفی را برادری بنام سید علی منصور نبوده چه وی مینویسد: « و شیخ قدس سره پنجم بطن بود و پیش از او سه پسر بودند محمد و صلاح الدین و اسماعیل و یک دختر. بعد از شیخ دو فرزند دیگر شد یعقوب و فخرالدین یوسف رحمة الله علیهم « (۶)

خامساً. چه علتی داشت که امیر تیمور املاکی وقف نماید بی آنکه بتصرف بدهد و وقفنامه پس از دوست سال در اندخود پیدا شود؟! سادساً. چه مناسبتی داشت که در وقفنامه املاک این همه داستانها درج شود؟! «

سابعاً. مگر در دستگاه امیر تیمور قباله نویس باسوادی نبود که وقفنامه با اینهمه اغلاط تدوین نمایند؟! «

بگمان ما علی منصور نامی متولی بقعه امامزاده دزفول در زمان شاه عباس که معلوم نیست سید بوده یا بی سیدات میگشته، ولی مسلم است که بسیار شیاد و کهنه قلندر بوده این دفتر را ساخته و پس از سفر بلخ شاه عباس بنام پیدا کردن از قلعه اندخود بنظر شاه رسانیده که

هم از یکسوی خویشان را خویشاوند خاندان صفوی ساخته هم از سوی دیگر املاک بسیاری را بدستاورز وقف بودن بر بقعه دزفول تصرف نماید. ولی شاه چون مقصود او را در یافته بر وقفنامه اعتناء ننموده است. در سلسله‌النسب مینگارد: « و چون موقوفات تا غایت در زمان تیمور خان بتصرف نداده بودند از آنجهت معمول نشده الحال هیچیک در تصرف اولاد شیخ نیست فاما اسناد آنها در زمان جمجاه جنت مکان علین آشیان شاه عباس انارالله برهانه که متوجه بلخ بود در قریه خوچه دو کوهه در حوالی بلخ بدست غازیان قزل باش افتاده بود چون بنظر کیمیا اثر شاه عالم پناه میرسانند ملتفت بضبط آن املاک نمیشوند میفرماید که معامله پادشاهی است شاید که قبالة نوشته باشند و مبلغ بصاحب ملک نرسیده باشد اگر همچون نمیبود میبایست که از آن املاک قلیلی در تصرف میبود.» (۷)

این نکته نیز در خور توجه است که اسکندر بیگ و مؤلف سلسله‌النسب با آنکه این دفتر وقف را دیده و برخی مطالب آن را در کتابهای خود آورده اند بودن قبر خواجه علی را در دزفول، و همچنین بودن علی منصور نامی را برادر شیخ صفی و شجره‌نسبی را که برای شیخ صفی در این دفتر است نپذیرفته اند. و این خود دلیل است بر اینکه این دفتر در نظر ایشان نیز اعتباری نداشته است. (۸)

سیادت صفویه کی و چگونه شهرت یافته

در کتاب «صریح‌الملک» که مجموعه وقفنامه‌ها و قبالة‌های املاک وقفی امیر جهان‌شاه قراقونیلو و بیگم خاتون زن اوست (۹) در برخی قبالة‌ها (۷) سلسله‌النسب چاپ ایرانشهر ص ۴۸. (۸) سید عبدالله داعی دزفولی در کتاب خود که بنام محمد حسین میرزا نوه شیخ علی‌شاه نوشته بنام مجمع‌الابرار شجره دفتر وقف را اختیار نموده. (۹) نسخه اصلی این کتاب در کتابخانه سلطنتی است و عباراتی که در اینجا نقل شده از همان نسخه است که آقای سید عبدالرحیم خلجالی که دسترس به نسخه مذکوره داشتند برای استفاده نگارنده استنساخ فرموده اند.

و وقفنامه هانام شیخ جعفر پسر خواجه علی و برخی دیگر از منسوبان خاندان شیخ صفی برده شده که ذیلاً آن عبارات را میآوریم:

۱ - در قبالة بتاریخ (۸۴۵) مینویسد:

« الوکیل هو المولی الاعظم سلاله الاقطاب و الاوتاد نظام الملة والدين

شیخ جعفر العلوی ثم الصفوی ».

۲ - در دیگری بتاریخ (۸۵۷) مینویسد: « عالیجناب شیخ الاسلام

اعظم نقباء الاکابر بین الامم مطلع طوابع سعادات و منبع لوامع کرامات نظام الحق و الشریعة والدين صدر الاسلام و المسلمین الشیخ جعفر الصدري الصفوی اسبغ الله ظلاله علی العالمین ».

۳ - در سیمی بتاریخ (۸۶۱) مینویسد: « جناب شیخ الاسلام

اعظم مرشد طوایف الامم رفیع القدر و الهام خلاصة اطوار بنی آدم جامع العلوم و الحکم معدن اللطف و الجود و الکرم اقتخار مشایخ العالم نظام الحقیقة و الشریعة و الدین جعفر العلوی الصدري الصفوی ادام الله ظل جلاله علی العالمین ».

۴ - در چهارمی باز بتاریخ (۸۶۱) مینویسد: (با همان القاب

فوق) « جعفر بن الصفوی العلوی الصدري ».

۵ - در پنجمی باز بتاریخ (۸۶۱) مینویسد: (بالقاب فوق)

« جعفر بن شیخ الاعظم الافضل الاعلم متبوع اعظام مشایخ الامم تاج الحقیقة و التقوی و الدین الخواجه علی الصفوی الصدري اسبغ الله ظلاله ».

۶ - در ششمی مینویسد: « حضر مجلس الشرع بمحروسة اردبیل المسمى

سیدی بیك بن الخواجه شمس الدین الشهابی (۱۰) ثم الصفوی ثم الصدري ».

(۱۰) شیخ شهاب الدین یکی از پسران صدر الدین بوده ولی در سلسله النسب

مگوید او را عقبی نبود پس باید گفت که اینها نوادهای دخترى او بوده اند یا آنکه نوشته سلسله النسب بی مأخذ بوده است

۷ - در هفتمی مینویسد : « حضر مجلس الحکم والقضاء بمحروسة اردبیل نتیجه الاعاظم امام الدین الغالب علی اسمہ الخواجه میرک بن الشیخ جلال الدین حامد الشهابی ثم الصدری ثم الصفوی » .

از این عبارات بشرح ذیل چند مطلب استنباط میشود :

اولا - تا زمان شیخ جعفر که معاصر امیر جهانشاه بوده سیادت صفویه صورت نگرفته یا شهرت نیافته بوده بدلیل آنکه در القاب شیخ جعفر هرگز اشاره سیادت نمیشود ، زیرا کلمه « العلوی » مقصود انتساب بنخواجه علی است نه انتساب بحضرت علی امام نخستین (ع) چنانکه از کلمه های « الصدری » و « الصفوی » مقصود انتساب بصدرالدین وصفی الدین است و از اینجاست که در عبارت (۵) در جزو القاب خود خواجه علی و همچنین در عبارتهای (۶) و (۷) کلمه « العلوی » آورده نشده است .

ثانیاً - شهرت سیادت صفویه و انتشار آن در میان مردم بدینسان بوده که چون منسوبان آنخاندان خود را « العلوی » یعنی منسوب بنخواجه علی و « الموسوی » یعنی منسوب بشیخ موسی صدرالدین میتوانده اند و از سوی دیگر قضیه خوابهای مریدان و زمزمه سیادت در میان بوده یواش یواش چنین ذهنی مردم شده یا کرده اند که مقصود از علوی و موسوی انتساب با امام علی و امام موسی می باشد و مخصوصاً همین مغالطه کمک بسیاری بانتشار و شهرت سیادت کرده است و قطعی است که منشاء جعل شجره نسب « موسوی » و رساندن شیخ صفی الدین با امام موسی (ع) همین کلمه « موسوی » بوده که عنوان و دستاویز بدست چاپلوسان داده و خدمتی بخاندان مرشد و شیخ خود کرده اند .

اسکندر بیگ درباره شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل می نویسد : « شبی در خواب دید که او را منهبان عالم غیب مأمور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت اثنا عشرت است از سفر لاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را بآن افسر بیاراید سلطان از مشاهده این خواب کلاه